

بررسی مسئله غصب فدک

حامد کنعانی مقدم - طلبه‌ی سطح دو حوزه

چکیده

مسئله‌ی غصب فدک یکی از مهم‌ترین مسائل تأثیرگذار بر حوادث سیاسی و مسائل مربوط به حکومت اسلامی در صدر اسلام بوده و در طول تاریخ از ارزش اقتصادی زیادی برخوردار بوده است. این مسئله از زوایای گوناگون قابل بررسی و تحلیل می‌باشد، در صورت روشن شدن واقعیت، بسیاری از مسائل پیرامون آن نیز روشن خواهد شد.

نویسنده با استناد به آیات و روایات و شواهد تاریخی معتبر، غاصبانان بودن و تصرف عدوانی سرزمین فدک را از ناحیه‌ی خلفا اثبات نموده و مدعی است که فدک مال شخصی رسول اکرم (ص) بوده است که آن حضرت در زمان حیات مبارکش فدک را به دخترش فاطمه (س) بخشیده است. احادیث وارده از طریق اهل سنت مبنی بر اینکه پیامبران از خود ارث نمی‌گذارند را مردود و غیر علمی میدانند.

کلیدواژه: قرآن، فاطمه (س)، فدک، غصب، ادله و ارث

پیشینه‌ی تاریخی فدک

براساس آنچه از منابع تاریخی اسلام بدست می‌آید، فدک قبل از ظهور اسلام از جمله قصبات حجاز و حوالی خیبر بوده است که با مدینه‌ی طیبه، حدود دو یا سه روز طی مسافت فاصله داشته است (حدود 130 کیلومتر). فدک سرزمینی است آباد و به لحاظ داشتن آب کافی دارای نخلستان‌های فراوان و پر محصول، شغل اکثریت مردم این سرزمین کشاورزی و صنایع دستی بوده است. فدک با سرزمین خیبر حدود ده کیلومتر فاصله دارد و به لحاظ اینکه خیبر مرکز عمده‌ی یهودیان بوده مردم آن از نظر اجتماعی و مذهبی تابع یهودیان خیبر بوده‌اند. (سید محمد باقر نجفی، 1364 ج 2، ص 490)

ارزش اقتصادی فدک

در خصوص حجم درآمد کشاورزی و نخلستانهای فدک، پس از آنکه در تصرف پیامبر (ص) قرار گرفت، گزارش‌هایی متفاوتی به ثبت رسیده است. برخی گفته‌اند: محصول نخلستان‌هایی فدک در قرن ششم هجری معادل محصول نخلستان‌هایی کوفه بوده است. (سید محمدباقر صدر، 1382، ص 27) ابن ابی الحدید می‌نویسد: وقتی عمر بر نیمی از سرزمین فدک با یهودیان مصالحه کرد در مقابل، از بیت المال عراق پنجاه هزار درهم به آنان داد. (ابن ابی الحدید، 1404، ج 4، ص 108) سید بن طاووس در کتاب کشف المحجّه درآمد فدک را بیش از این تخمین زده است. وی می‌گوید: درآمد فدک به روایت شیخ عبدالله بن حماد انصاری سالانه بالغ بر هفتاد هزار دینار بوده است. (شیخ عباس قمی، 1388، ص 82) قطب الدین راوندی می‌نویسد: پیامبر (ص) سرزمین فدک را به مبلغ 24000 دینار اجاره داد و در برخی از احادیث 70000 دینار نقل شده است که این اختلاف به سبب درآمد سالیانه بوده است. همچنین وقتی معاویه به خلافت رسید فدک را میان سه نفر (مروان بن حکم، عمر بن عثمان و یزید) تقسیم کرد که معلوم می‌شود فدک سرزمین قابل ملاحظه‌ی بوده است که آن را میان سه نفر که هر کدام نماینده‌گانی از سه فامیل بزرگ بوده‌اند تقسیم کرده است. با توجه به اهمیت اقتصادی فدک معلوم می‌شود که قصد خلیفه برای غصب فدک، سیاسی و اقتصادی بوده است.

ادله‌ی غصب فدک

1- دلیل قرآنی

مفسران سنی و شیعه نیز به مسئله‌ی فدک اشاره کرده و آن را خالصه و فی رسول خدا دانسته‌اند و از زمین‌هایی برشمرده‌اند که بدون سلاح و سپاه فتح شده و آحاد مسلمین در آن نقشی نداشته‌اند. بنا به نص قرآنی، فدک متعلق به پیامبر (ص) خواهد بود: {وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} * مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ

الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ} (سوره‌ی حشر، 6 و «7 آنچه را خدا از آنها (یهود) به رسول خود بازگرداند، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن نه اسبی تاخید نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد و خدا بر همه چیز توانا است. آنچه را خدا از اهل این آبادی بازگرداند «فی» از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا این اموال میان ثروتمندان شما دست به دست نشود..»

آیات فوق با صراحت دلالت دارد که آنچه بدون جنگ و جهاد به دست آید به خدا و رسول او تعلق دارد و ملک شخصی پیامبر(ص) است و سایر مسلمانان در آن حقی ندارند. و آنگاه که در دست پیامبر(ص) قرار گرفت، آن حضرت به عنوان کسی که صاحب اختیار همۀ مسلمین است در مصارفی که صلاح دین و مسلمانان است مصرف می‌کند و آن را ذخیره ثروتمندان نمی‌سازد. این مصارف براساس محتوای آیات مذکور، عبارتند از: مصارف به کار رفته در راه خدا و ترویج و تقویت دین و اهداف مقدس رسالت نبوی، خویشاوندان پیامبر و ایتم و مستمندان و در راه ماندگان، بنابر این آیات فوق بزرگترین دلیلی است بر این مسئله که فدک مال شخصی پیامبر(ص) بوده است.

2- شواهد تاریخی

در سال هفتم هجرت پیامبر اکرم(ص) و سپاه اسلام موفق شدند طی فتوحات خود قلعه‌های خیبر را که دژهای استوار یهودیان بود فتح کنند، همینکه خیبر فتح شد یهودیان در برابر مسلمانان سر تسلیم فرود آوردند، سقوط خیبر رعب و وحشتی در دل آنان افکند و پیش از آنکه سپاه اسلام راهی فدک شوند، آنان نماینده‌گانی نزد پیامبر فرستادند و از تسلیم خود و مصالحه بر نیمی از حاصل باغستان‌ها و اراضی فدک سخن گفتند. (یاقوت الحموی، 1356، ماده فدک)

ابن ابی الحدید به نقل از سیره‌ی ابن اسحاق چنین می‌گوید: همین که خیبر فتح شد، رعب و وحشت یهودیان فدک را فرا گرفت، لذا نمایندگان خود را نزد پیامبر(ص) فرستادند و درخواست کردند که بر نیمی از فدک با آنان مصالحه کند. نمایندگان یهود خدمت پیامبر(ص) رسیدند و موضوع را عنوان کردند و آن حضرت نیز پیشنهاد آنان را پذیرفت. از این رو فدک بدون جنگ به تصرف سپاه اسلام درآمد. (ابن ابی الحدید، 1404، ج 4، ص 108) بنابراین، فدک که بدون جنگ به دست سپاه اسلام افتاد بر اساس آیه شریفه جزء فیء محسوب شده و متعلق به رسول اکرم(ص) بوده که آن حضرت بنا به دستور آیه‌ی شریفه‌ی {وَأَتْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تَبْدُرُ تُبْدِيرًا} (سوره اسراء آیه 26) که در بخش سوم به صورت مفصل به آن خواهیم پرداخت به فاطمه‌ی زهرا(س) عطا نمود.

3- دلیل روایی

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل نقل می‌کند: پس از فتح فدک آیه‌ی {وَأَتْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تَبْدُرُ تُبْدِيرًا} (اسراء 26) نازل شد. پیامبر(ص) از جبرئیل پرسید: منظور چه کسانی هستند، این حق کدام است؟ جبرئیل فرمود: «سرزمین فدک را به فاطمه عطا کن» (حاکم حسکانی، 1385 ج 1، ص 438 و (مجلسی، 1412، ج 29، ص 105)

مرحوم طبرسی در ذیل آیه {وَأَتْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ} روایتی نقل می‌فرماید: لما نزلت {وَأَتْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ} أعطی رسول الله ص فاطمه فدکاً؛ زمانی که این آیه نازل شد پیامبر(ص) فدک را به فاطمه(س) اعطا کرد. (طبرسی، 1352، ج 6، ص 63) همین مطلب را سیوطی در الدر المنثور از ابی سعید خدری نقل کرده است: «أخرج البزاز و ابو یعلی و ابن حاتم و ابن مردویه عن ابی سعید الخدری، قال: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ {وَأَتْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...} دعا رسول الله فاطمه فأعطاها فدکاً» (سیوطی، 1362، ج 2، ص 158) سایر محدثین به نام اهل سنت مانند هیشمی در مجمع الزوائد و ذهبی در میزان الاعتدال و دیگران نیز عین این مطلب را در کتاب‌های خودشان ذکر نموده‌اند.

علاوه بر این‌ها پیامبر(ص) برای اعطای فدک به حضرت فاطمه شاهد گرفتند و برگه‌ی درخواست نمودند و از امیرالمومنین(ع) خواستند که سرزمین فدک را به عنوان اعطایی پیامبر(ص) به فاطمه(س) ثبت کنند. خود حضرت علی(ع) و ام ایمن بر این اعطاء شهادت دادند. (سید محمد الحسینی جلالی، 1384، ص 150 و 151)

کوتاه سخن اینکه: فدک ملک اختصاصی پیامبر گرامی اسلام(ص) بوده و آن حضرت در زمان حیات خود به امر خداوند آن را به فاطمه زهرا(س) بخشیده است. این اقدام پیامبر(ص) یقیناً بر اساس مصلحت دین و مسلمین و آینده خلافت اسلام بوده؛ و رمز اینکه پیامبر(ص) آن را به فاطمه(س) بخشیدند و مستقیماً به علی(ع) نسپردند، شاید این باشد که فاطمه دختر پیامبر بود و ذی القربای مستقیم رسول الله محسوب می‌شد و دادن فدک به حضرتش طبق دستور خداوند بوده است، بدیهی است که فاطمه زهرا(س) نیز با فدک همانگونه عمل می‌کرد که پیامبر می‌خواست و آن را در جهت خلافت امیرالمؤمنان و مصلحت مسلمانان قرار می‌داد. طبق دلائل فوق مسلم است که فدک مال شخصی پیامبر اکرم(ص) بوده و آن حضرت نیز فدک را به حضرت فاطمه(س) بخشیده است و هیچ عذر و بهانه‌ای از سوی غاصبین فدک قابل قبول نیست. اکنون می‌پردازیم به دلائل کسانی که مخالف نظریه‌ی فوق می‌باشد.

پس از ماجرای سقیفه و تصاحب خلافت، نخستین اقدام خلیفه این بود که فدک را از تصرف زهرا(س) خارج کند. از این رو دستور داد تا کارگران آن حضرت را از فدک اخراج نموده و فدک را به بیت المال ملحق نمایند. هر چند براساس بررسی‌های تاریخی و مراجعه به منابع تاریخی و روایی این اقدام عجولانه و تصرف غاصبانه بوده و هیچگونه مستند شرعی و قانونی نداشته است بلکه يك اقدام صرفاً سیاسی و اقتصادی و در راستای تثبیت حکومت بوده است اما وی برای توجیه فعل خصمانه‌ی خود به روایتی استناد کرده که طبق آن رسول اکرم(ص) فرمود: ما انبیاء چیزی از خودمان به ارث نمی‌گذاریم، هرچه از ما بماند صدقه است. در واقع با جعل این حدیث خواست بر کار مجرمانه‌ی خود صحه گذاشته و افکار جمعی را منحرف کنند. ما در این مقاله تلاش داریم تا نخست این روایت را از نظر سندی و در مرحله‌ی بعد، از جنبه‌ی محتوایی مورد بررسی قرار دهیم.

دلیل اول: روایت عدم توارث انبیاء

روایتی که مورد استناد ابوبکر قرار گرفته است، در دو کتاب «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» آمده است که رسول خدا(ص) فرمود: «إن رسول الله قال: لا نورث ما تركناه صدقه»؛ ما ارث نمی‌گذاریم، هر چه از ما بماند صدقه است. (ابی عبد الله بخاری، 1270 ق، ج 8، ص 3) و (مسلم بن حجاج، الجهاد والسير، ج 5، ص 153-151 این حدیث در برخی منابع دیگر به این صورت آمده است: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث»؛ ما گروه انبیای الهی چیزی را به عنوان ارث به جای نمی‌گذاریم. (ابن ابی الحدید، 1404، ج 4، ص 117) یکی از محکم‌ترین ادله‌ی ابوبکر همین دلیل است.

نقد و بررسی روایت فوق

1. ضعف سند

اولین کار در بررسی روایات و متون تاریخی بررسی سندی است تا زمانی که از سند آن اطمینان حاصل نشود نوبت به بررسی متنی و محتوایی نخواهد رسید، از این رو لازم است ابتدا این روایت را از نظر سند مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که آیا چنین روایتی از رسول اکرم(ص) صادر شده است یا خیر؟ از بررسی منابع روایی استفاده می‌شود که حدیث: «لا نورث ما تركناه صدقه» که مورد استناد خلیفه در تصرف فدک قرار گرفته است، از هیچ يك از روایت و صحابه، جز ابوبکر نقل نشده است. بخاری از سه طریق به نقل این روایت پرداخته که هر سه طریق آن به عایشه منتهی میشود و عایشه نیز از قول پدرش ابوبکر روایت می‌کند. بنا به روایت بخاری، زهری از قول عایشه نقل کرده که «فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمدند و میراث خود از رسول خدا(ص) را مطالبه کردند که شامل فدک و بخشی از خبیر بود و ابوبکر در پاسخ گفت: شنیدم پیامبر خدا(ص) فرمود: از ما ارث برده نشود، آنچه به جای ماند صدقه است و خاندان پیامبر(ص) نیز از این مال خواهند خورد. ابوبکر اضافه کرد: به خدا کاری را که پیغمبر می‌کرد من ترک نکنم. در پی اظهارات ابوبکر، فاطمه(س) از او روی برتافت و تازنده بود با وی حرف نزد. (ابی عبد الله بخاری، 1270 ق، ج 8، ص 3) لذا حدیث مزبور از نوع خبر واحد بوده و خبر واحد توان معارضه با اخبار متواتر و شواهد فراوان تاریخی را ندارد و قابل اعتماد نیست. ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه تأکید می‌کند که مشهور این است: حدیث «لا نورث ما تركناه صدقه» را جز ابوبکر کسی از پیامبر(ص) نقل نکرده است. (ابن ابی الحدید، 1404، ج 4، ص 114)

از بررسی منابع تاریخی چنین استفاده می‌شود که حدیث مورد استناد را حتی همسران رسول خدا(ص) نشنیده بودند. ابن ابی الحدید از قول عایشه آورده است که همسران پیغمبر(ص) عثمان بن عفان را نزد ابوبکر فرستادند تا میراث آنها را از خالصه و فئ رسول الله(ص) مطالبه کند و من (عایشه) آنها را از این خواسته منع کردم و گفتم از خدا نمی‌ترسید! مگر نمی‌دانید که پیغمبر(ص) فرمود: «ما ارث نمی‌گذاریم...» (ابن ابی الحدید، 1404، ج 4، ص 115) جای سؤال است که چگونه هیچ یک از همسران و راویان حدیث جز ابوبکر این حدیث را از رسول خدا نشنیده است؟ اگر همسران رسول خدا از این موضوع اطلاع می‌داشتند چنین تقاضای نمی‌کردند، عثمان نیز اگر این روایت را شنیده بود خودش به آنان پاسخ می‌داد که از پیامبر(ص) کسی ارث نمی‌برد. چنانکه در روایت بخاری ملاحظه کردیم، گفتار عایشه نیز مستند به گفتار پدرش ابوبکر است و مستقیماً از پیامبر نقل روایت نکرده است. از مجموع این وقایع می‌توان استنباط کرد که حدیث «نهی وراثت از پیامبر» پایه‌ی محکمی نداشته و نمی‌تواند مورد استناد قرار بگیرد.

2. اجتهاد در برابر نص:

روایت ادعا شده از سوی ابوبکر علاوه بر ضعف سندی آن، با مشکلات فراوان دیگری مواجه است که با در نظر گرفتن آنها هیچ محقق‌ی نمی‌تواند به آن اعتماد کند. نخستین اشکال آن عبارت است از وقوع در اجتهاد مقابل نص، روایتی فوق نیز با نص قرآن کریم در تعارض بوده و از حجیت ساقط است. قرآن کریم می‌فرماید: {وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ} (النمل 16:); و سلیمان وارث داوود شد و گفت: ای مردم، به ما زبان مرغان آموختند و از هر نعمتی ارزانی داشتند.

این آیهی شریفه تصریح دارد که انبیا ارث می‌گذارند چنانکه حضرت داود(ع) به سلیمان از خود ارث گذاشت. در اینکه منظور از ارث در اینجا چه چیز است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است. بعضی آن را منحصر به میراث علم و دانش دانسته‌اند، چرا که به پندار آنها پیامبران ارثی از اموال خود نمی‌گذارند. بعضی دیگر منحصرآ میراث مال و حکومت را ذکر کرده‌اند، چرا که این کلمه قبل از هر چیز آن مفهوم را به ذهن تداعی می‌کند. و بعضی علم سخن گفتن با پرندگان را (منطق الطیر). ولی با توجه به اینکه آیه مطلق است و در جمله‌های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب {أوتینا من کل شیء} دلیلی ندارد که مفهوم آیه را محدود کنیم، بنا بر این سلیمان وارث همه مواهب پدرش داود شد.

در حدیثی که از طرق اهل بیت(علیهم‌السلام) نقل شده چنین می‌خوانیم: هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از فاطمه(س) بگیرد این سخن به فاطمه(س) رسید، نزد ابوبکر آمده و چنین گفت: «أُفَى كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا ارْثَ أَبِي، لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا، فَعَلِي عَمَدٌ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبْذَمْتُمُوهُ وَرَاءَ ظَهْرِكُمْ أَذِ يَقُولُ: وَ وَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ»؛ آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ این چیز عجیبی است! آیا کتاب خدا را فراموش کرده و پشت سر افکنده‌اید آنجا که می‌فرماید: سلیمان از داود ارث برد. (احتجاج طبرسی به نقل از مکارم شیرازی، 1385، ج 15، ص 418)

همین طور حدیث ادعا شده از سوی خلیفه با آیهی سورهی نمل و سایر آیات قرآن کریم که ارث را به طور مطلق برای همه‌ی زنان و مردان ثابت نموده است در تعارض می‌باشد از جمله آیهی 118 سورهی مبارکه‌ی نساء می‌فرماید: «برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشان، گذاشته‌اند بهره‌ای است برای زنان نیز از آنچه پدران و مادران و خویشان گذاشته‌اند بهره‌ای مقرر شده است» پس حدیث فوق طبق مبانی قرآنی هیچ نوع اعتباری ندارد. قرآن کریم که به صورت عام برای همه ارث تعیین نموده و تخصیص آن غیر موجه و بدون دلیل است. و در این جهت فرقی میان آنها و دیگران نیست وارث، اعم از اینکه دختر باشد یا پسر، از اسلاف خود ارث می‌برد و روایت مورد استناد ابوبکر خبر واحدی بیش نیست که جز خلیفه راوی ندارد و هرگز نمی‌توان با چنین روایتی عمومات قرآنی را تخصیص زد.

3. تعارض با قاعده‌ی ید

قاعده‌ی ید، یکی از قواعد مسلم فقهی میان شیعه و سنی است. با توجه به شواهد فراوان تاریخی مبنی بر اینکه پیامبر اکرم(ص) سه سال پیش از رحلت خویش فدک را به فرمان خداوند متعال به فاطمه(س) واگذار نمود و فاطمه زهرا(س) تا دوران حکومت ابوبکر آن را در اختیار داشت و ذوالید محسوب می‌شد، بنابراین قاعده‌ی فوق هرگونه اعمال تصرف حکومت را بر فدک نامشروع و غاصبانه میدانند و اصولاً طبق این قاعده خلیفه حق نداشت ملکی را که در تصرف زهرا(س) بوده از وی بگیرد. و یا برای مالکیت آن، از حضرتش شاهد بخواهد و این چیزی است که احکام فقه اسلامی به صراحت بیان می‌کند و اینگونه احادیث معارض با حدیث نقل شده از سوی ابوبکر می‌باشد.

4. تعارض با روایات دیگر

از پیامبر اکرم(ص) احادیث فراوانی در فضیلت و شرافت اهل بیت پیامبر(علیهم‌السلام)، مخصوصاً حضرت زهرا(س) وارد شده است که حدیث نقل شده توسط ابوبکر اعتبار خود را از دست می‌دهد. در صحیح بخاری و مسلم آمده است که پیامبر(ص) فرمود: «فاطمه بضعه منی یؤذینی ما آذاها ویرینی ما رابها»؛ فاطمه پاره‌ی تن من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است. (به نقل از ابن حجر در الاصابه، ج 4، ص 338 نیز ابن ابی عاصم روایت کرده است: پیامبر اکرم(ص) به فاطمه(س) فرمود: خداوند بارضای تو راضی و با غضب تو غضب ناک می‌شود. (ابن حجر عسقلانی، بیتا، ج 4 ص 338) با این وجود هنگامی که ابوبکر برای اثبات مالکیت حضرت فاطمه(س) شاهد خواست، حضرت زهرا(س) علی(ع) و ام ایمن را به گواهی فراخواند و آنان بر حقانیت حضرت زهرا(س) شهادت دادند اما خلیفه شهادت این بزرگواران را رد کرد که این بزرگترین اهانت به ساحت فاطمه‌ی زهرا(س) بود؛ زیرا اگر غضب خلافت یک ظلم آشکار بود اما رد شهادت صدیقه‌ی امت؛ حضرت فاطمه(س) و صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین(ع) از بُعد معنوی خسارتی بود جبران ناپذیر و اهانتی آشکار. احادیث فوق علاوه بر اینکه حدیث منقول از جانب ابوبکر را از اعتبار می‌اندازد ناحق بودن اصل حکومت ابوبکر را نیز اثبات می‌کند.

5. متعارض بودن حدیث ابوبکر با شواهد تاریخی

علاوه بر اشکالات فوق، حدیث ابوبکر با شواهد تاریخی نیز سازگار نمی‌باشد به عنوان نمونه؛ یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد: «هنگامی که عمر به خلافت رسید و فتوحاتی نصیب مسلمانان شد و دولت اسلامی گسترش یافت، عمر با اجتهاد خود در این مسأله بر آن شد که فدک را به ورثه‌ی پیامبر برگرداند.» (یاقوت الحموی، 1356، ماده فدک) نقل این قطعه‌ی تاریخی دال بر این است که حکم خلیفه اولاً سیاسی و موقتی بوده و در لحظه‌های حساس خلافتش بدان متمسک شده است و گر نه چگونه عمر درباره‌ی تصمیم خلیفه‌ی اول، اهمال می‌کرد و آن را به دور می‌انداخت و فدک را به علی و عباس به عنوان ورثه‌ی پیامبر(ص) واگذار می‌نمود؟ (سید محمدباقر صدر، 1382، ص 47) از مجموع شواهد تاریخی می‌توان استفاده کرد که شخص ابوبکر نیز در باطن امر، به حقانیت حضرت زهرا(س) در امر فدک معتقد بوده است. در این خصوص به نقل چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

1. در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایتی نقل شده که در بخشی از آن آمده است: در پی احتجاجات حضرت زهرا (س) و گواهی امیر مؤمنان (ع) و امّ ایمن، ابوبکر در نوشته‌ای دستور ترک تعرض از فدک را صادر کرد و چون فاطمه (س) نامه را گرفت و برگشت، در راه عمر خبردار شد و آن نامه را گرفت و پاره کرد و دور ریخت. (اصول کافی، 1390، ج 2، ص 443)

2. در کتاب «الإمامه و السیاسة» صفحه 13، نیز آمده است؛ هنگامی که ابوبکر و عمر برای عذرخواهی و عیادت به خانه‌ی فاطمه (س) آمدند، ابوبکر با اعتراف به اشتباه خود در مورد فدک و خلافت چنین گفت: ای حبیبی پیامبر خدا! ما تو را درباره‌ی میراثت از پدرت و در مورد شوهرت (امر خلافت) خشمگین و ناراحت کردیم. (ابن قطیبه دینوری، 1376، ص 13 و آنگاه فاطمه (س) فرمود: «چگونه خاندان تو، از تو ارث ببرند و ما از حضرت محمد (ص) ارث نبریم؟» (ابن قطیبه دینوری، 1376، ص 13)

3. مسعودی نیز در مروج الذهب می‌نویسد: ابوبکر هنگام مرگ از چند چیز اظهار پشیمانی و تأسف کرد از جمله این که گفت: ای کاش به تفتیش خانه‌ی فاطمه (س) اقدام نمی‌کردم. (مسعودی، 1374، ج 2، ص 301)

دلیل دوم: سکوت صحابه

دلیل دومی که برخی از علمای اهل سنت برای مشروعیت غصب فدک آورده‌اند، سکوت اصحاب پیامبر (ص) نسبت به عملکرد ابوبکر است. برخی پنداشته‌اند که دلیل صدق گفتار ابوبکر و عمر در منع میراث و برائت آنها، این است که اصحاب رسول الله دعوی آنان را رد نکردند؛ یعنی سکوت صحابه در برابر دعوی خلیفه، تأییدی بود بر مدعای او.

بررسی و نقد دلیل دوم

علمای اهل سنت نیز در مواردی بر پذیرش این حقیقت ناگزیر شده و عذر خلیفه را ناموجه خوانده‌اند و به طور غیر مستقیم، روایت خلیفه را مخدوش دانسته و مدافعات برخی متعصبان عامه را مردود شمرده‌اند. از جمله‌ی آنان جاحظ است که در رسائل خود به این مطلب پرداخته و می‌نویسد: اولین دلیل بر رد ادعای فوق این است که سکوت اصحاب نه قطعی است و نه عمومیت دارد. وی می‌افزاید: «اگر ستمدیدگان و آنان که حقیقت ضایع شده بود و طرح دعوا و شکایت داشتند، معترض نبودند، در این صورت سکوت می‌توانست دلیل بر صحت مدعی خلیفه باشد در حالی که اعتراض فاطمه (س) تا بدانجا پیش رفت که وصیت کرد ابوبکر بر جنازه‌اش نماز نخواند و هنگامی که برای مطالبه‌ی حق خود نزد ابوبکر آمد، گفت: ای ابابکر اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث خواهد برد؟ پاسخ داد خانواده‌ام و فرزندانم. فاطمه (س) فرمود: چرا ما از پیامبر ارث نبریم؟ و بالاخره هنگامی که ابوبکر فاطمه (س) را از ارث خود منع کرد و حقیقت را نداد و فاطمه (س) ناامید شد و یآوری نیافت گفت: به خدا تو را نفرین می‌کنم و ابوبکر جواب داد به خدا تو را دعا می‌کنم. جاحظ سپس به نقل گفتگوی فاطمه (س) با ابوبکر و ملائمت ابوبکر در برابر سخنان تند فاطمه (س) اشاره می‌کند و در بیان راز این ملائمت می‌نویسد: این دلیل بر برائت از ظلم و سلامت از جور نیست؛ زیرا مکر ظالم و سیاست مکارانه گاه تا آنجا می‌رسد که مظلوم نمایی کند و سخن متواضعانه و منصفانه به کار گیرد و در ادامه با اشاره به اقدام عمر در تحریم متعه می‌گوید: چگونه می‌توان عدم اعتراض صحابه را دلیل بر صحت اقدام کسی دانست در حالی که عمر بر منبر گفت: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَةَ النِّسَاءِ وَمَتَعَةَ الْحَجِّ أَنَا أَنْتَهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا»؛ دو متعه در عهد پیامبر خدا (ص) بود؛ یکی متعه‌ی زنان و دیگری تمتع در حج و من از آن دو نهی می‌کنم و مرتکب آن را مجازات می‌نمایم. با این وصف، کسی در صدد انکار و رد این اقدام عمر برنیامد و آن را تخطئه نکرد و اظهار شگفتی نمود و از او توضیحی نخواست. (علامه امینی، 1359، ج 7، ص 229)

مقصود جاحظ این است که خلفا اقدامات متعددی داشتند که بر خلاف سنت و سیره‌ی نبوی بوده و مردم این‌ها را می‌دیدند و اعتراض نمی‌کردند و این دلیل مشروعیت آن عمل نمی‌شود. پس به صرف اینکه مردم دعوی ابوبکر را در مورد ارث نبردن از پیامبر (ص) انکار نکردند، دلیلی بر صحت دعوی او نیست و در موارد مشابه دیگری نیز چنین بوده است؛ چنانکه در مورد تحریم متعه‌ی حج و متعه‌ی ازدواج، از عمر دیدیم، و به گفته‌ی جاحظ سکوت در برابر کسی که مسلط بر اوضاع است و امر و نهی و قتل و عفو و حبس و یا آزادی را در دست دارد، دلیل روشن و حجت قانع‌کننده‌ای نیست.

نتیجه‌گیری

از مطالب گذشته روشن شد کسانی که تصرف فدک را از سوی ابوبکر عدوانی نمی‌دانند برای اثبات مدعای خویش به دو دلیل تمسک جستند که عبارتند از: حدیث منقول از ابوبکر مبنی بر عدم توارث انبیا و دیگری سکوت اصحاب در برابر عملکرد ابوبکر. با توجه به بررسی انجام شده، هر دو دلیل، دارای مشکلات فراوان بوده و از هیچ گونه اعتبار علمی برخوردار نیست. دلیل اول به دلیل مشکلاتی هم‌چون؛ اجتهاد در برابر نص، معارض بودن با روایات صحیح و مخالفت با شواهد تاریخی از اعتبار ساقط است. دلیل دوم نیز هیچ گونه دلالتی بر مدعای مخالفین ندارد.

منابع:

1. قرآن کریم، ترجمه آیت الله مشکینی
2. امینی، عبد الحسین، الغدير، مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، 1359
3. ابن ابى الحديد معتزلى، عبد الحميد بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، 1404 ق، قم
4. البخارى، ابى عبدالله، الصحيح البخارى، 1270 ق، بمبئى هند
5. الحسينى الجلالى، السيد محمد، فذك والعوالى او الحوائط السبعه، دبیرخانه كتاب سال ولايت، 1389، قم
6. العسقلانى، ابن حجر، اصابه، بيتا، كلكته
7. حسانى، حاكم، شواهد التنزيل، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، 1385، بيروت
8. دينورى، ابن قطيبه، الامامه والسياسه، دارلكتب العلميه، 1376، بيروت
9. سيوطى، عبدالرحمن بن ابوبكر، الدر المنثور، مكتبه آيه الله العظمى مرعشى نجفى، 1362، قم
10. صدر، محمد باقر، فذك فى التاريخ، موسسه البعثه مركز الطباعه و نشر، 1382
11. طبرسى، مجمع البيان، انتشارات فراهانى، 1352، تهران
12. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، بيروت، بيتا
13. قمى، شيخ عباس، بيت الاحزان، انتشارات ناصر، 1380، تهران
14. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، موعود اسلام، 1390، قم
15. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، موسسه الوفاء بيروت، 1494 ق، لبنان
16. مكارم شيرازى، ناصر، تفسير نمونه، دار الكتب العلميه، تهران. 1385
17. متقى هندی، كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال، بيتا
18. مسعودى، على بن حسين، مروج الذهب، شركت انتشارات علمى وفرهنگى، 1374، تهران
19. مسلم بن حجاج، صحيح المسلم، دارالسلام للنشر و توزيع، بيتا، رياض
20. نجفى، سيد محمد باقر، مدينه شناسى، انتشارات نشر مشعر، 1379
21. ياقوت الحموى، معجم البلدان، موسسه دارصار، 1356، بيروت